

سنت قصه‌پردازی و موقعیت گوسانها در نقل روایات پهلوانی

محمد رضا راشد محصل*

عضو پیوسته قطب علمی فردوسی‌شناسی و استاد مدعو دانشگاه فردوسی مشهد، ایران.
تاریخ دریافت: 1391/11/21 - تاریخ پذیرش: 1391/12/15

چکیده

وجود نام‌های مشترک و روایت‌های همانند در اوستا و حماسه‌های هند نشان از قدمت داستان‌های اساطیری و حماسی ایران، دست کم از زمان همراهی و همزیستی اقوام هند و ایرانی، یعنی بیش از دو هزار سال پیش از میلاد مسیح دارد. برخی نشانه‌ها از نوع جانوران شگفت، پرندگان خارق‌العاده و روایت‌های مختلف از اسطوره دموزی و اینانا، نماینده مشترکاتی با اقوام هند و اروپایی و ساکنان بین‌النهرین است. اشاره‌های هرودوت، کتزیاس و گزنفون در کتابها و گزارش‌های خارس میتیلینی بارسالار اسکندر حکایت دارد که داستانهای دینی، پهلوانی و غنایی در مراکز فرهنگی و گنجینه‌های شاهان ایرانی نگهداری شده است.

روایت‌های دیگری چون داستان رستم و سهراب، به آسمان رفتن کاوس نیز نشان از نقل‌هایی دارد که گوسانهای قصه‌پرداز در مناطق مختلف شاید با اندکی تغییر، غالباً به صورت منظوم و با آواز می‌خوانده‌اند. این روایتها که بیشتر تمثیل‌های غنایی پهلوانی است. در شاهنامه نیز در داستان خسرو پرویز و باربد نمونه‌هایی دارد.

گوسانها با این که از میان توده مردم برخاسته و بیشتر برای آنها روایت‌پردازی می‌کرده‌اند در میان برجستگان و حکومتگران هم از موقعیتی خاص برخوردار بوده و غالباً به مجالس آنان رفت و آمد داشته‌اند. در این گفتار کوشش شده است تا به اهمیت این روایتگران بدیده‌سرا اشاره شود و مقام و موقعیت آنان در جامعه مشخص گردد.

کلید واژه‌ها

سنت قصه‌پردازی، گوسان‌ها، روایات پهلوانی، شاهنامه فردوسی، خنیاگر.

* rashed.mohassel@yahoo.com

علاقه مردم به شنیدن قصه و شرکت در نقالی و قصه‌پردازی موضوعی نیست که نیازمند تعلیم و تبلیغ باشد. قصه همیشه دلنشین و تجربه آموز بوده و همیشه طراوت و تازگی خود را حفظ کرده است.

بسیاری از این افسانه‌ها پاسخ‌گوی نیازهای عاطفی و آرزوهای اجتماعی ماست و اشتیاق ما به شنیدن آنها از این نیاز مایه می‌گیرد.

پر شدن خلاء عاطفی و نتیجه این احساس، سرزندگی و نشاط است که حلاوت بخش زندگی و لازمه تحرک و پویایی است. ملت‌هایی در گذر زمان می‌توانند زنده بمانند که ناملایمات را به مدد روح والا و پیوندهای استوار با گذشته، تحمل کنند و سر عنوان کارشان را شادی و سرزندگی بدانند. گزنفون می‌نویسد که: «تا زمان او در داستان‌ها و سرودها از کورش یاد می‌شده است و گویا چنین می‌نماید که این داستان‌ها روایت‌های جاری بوده که حتی در پایدار ساختن کارنامک اردشیر بابکان نیز مؤثر افتاده است.» (بویس، گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران، دمقالی، 40). همچنین در کتاب یکم بخش 2 بند 1 و بخش 4 بند 25 به سروده‌هایی اشاره کرده است که سربازان در ستایش کوش می‌خواندند. نیزنک: (طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، 1879 – 8881، 219/4)

شاید بتوان ادعا کرد که قصه‌پردازی و توجه به آن، همزاد انسان‌ها و به عمر زندگی اجتماعی است، زیرا در آن هنگام که چشم بشر بر روی اولین پدیده‌ها یا رویدادهای شگفت‌انگیز گشوده شده است، اولین باورمندی‌ها در ذهن او شکل گرفته و آن را همراه با تصویرهای خیالی غالباً مبالغه‌آمیز، بیان کرده است؛ کم‌کم با دریافت این نکته که بیان رویدادهای زندگی به شیوه افسانه یک ضرورت آموزشی در جهت فراگیری و یک نیاز روانی برای سبک کردن بار اندوه است، توجه به آن بیشتر شده و قصه‌پردازان با جستن جاذبه‌هایی خاص از جمله وزن، موسیقی و جز آنها انگیزه‌هایی تازه در تأثیرگذاری بکار گرفتند؛ اینان در سوگواری‌ها، جشن‌ها و مراسم عمومی، شاهان و مردمان عادی را سرگرم می‌کردند، در عین حال امکان یافتند در لباس طنز، هجو، یا غیر آن همراه با موسیقی، پیروزی‌ها را ثبت کنند، نیازها و آرزوها را بازگو نمایند و در بیان حقایق از امکاناتی خاص برخوردار شوند. استرابون، جغرافی‌دان یونانی، ضمن گزارش روایات حماسی در میان تیره‌های مادها، سکاها و پارسی‌ها اشاره می‌کند: «خنیگران از شعرهای ستایشی، در سوگواری‌ها: جشن و سرور، ترانه‌های عاشقانه و صحنه‌های شکار و رزم‌خوانی بهره می‌گرفتند» (عنصری، جابر، معرفی کتاب خنیگری و موسیقی ایران (مقاله) چیستا، سال نهم، ص 334).

این علاقه‌مندی به قصه‌ها و اشتیاق به قصه‌پردازی به دلیل جاذبه‌های آموزشی نیز هست، چه شنیدن قصه‌ها و تأمل در مفاهیم آنها، شنوندگان آگاه را روحیه می‌دهد و مردم عادی و کودکان را به دنیای خیالات دلنشین و تجسم زیبایی‌های جهان آرمانی می‌برد. به علاوه این قصه‌ها، بازی‌ها و نمایش‌ها لازمه زندگی اجتماعی و پویایی انسان است. آن که نیروی فکر یا بدنی را به خدمت گرفته است باید برای رفع خستگی، ساعاتی از شبانه روز را به شادی سپری کند. نوشته‌اند که خسرو پرویز، روز را به چهار بخش کرده بود و دومین بخش را به نشاط و رامشگری می‌گذرانید:

از آن پس شب و روز گردنده دهر نشست و ببخشید بر چهار بهر
از آن چهار، یک، بهر موبد نهاد که دارد سخن‌های نیکو به یاد ...
دگر بهر شادی و رامشگران نشسته به آرام با مهتران
(شاهنامه: 2270/2)

به هر حال گوسان‌ها قصه‌پردازانی موسیقی‌دان و بدیهه‌سرا بودند که از قدیم‌ترین زمان در میان اقوام ایرانی، داستان‌های پهلوانی و گاهی حماسی عشقی را به صورت نمایشی همراه با بازی‌ها و بیشتر به نظم نقل می‌کردند. البته از بر کردن داستان‌ها در یونان باستان شیوه شاعران هم‌ری بود که اشعار هم‌ری را از بر می‌کردند. همچنین شیوه «ژوگلرها (Jougleur) در فرانسه در سده‌های میانه که شانسون دوزست (Chanson de geste) را از بر می‌خواندند، در مقابل کارِ راپسود (Rhapsode)‌ها در یونان باستان و گوسان‌ها در ایران باستان و اشیپیل‌من‌ها در اروپای سده‌های میانه ... و کور اوغلو‌خون‌ها در آذربایجان و ترکمنستان و تاجیک ... به نوعی بدیهه‌سرایی بشمار می‌رفت. (خالقی مطلق، 1386، 19).

آنان بن مایه این داستان‌ها را از استادان می‌آموختند. اما خود را موظف نمی‌دانستند که نقل استاد را به خاطر بسپارند و عیناً بیان کنند، بلکه هر نوبت به تناسب حال و مقام در جزئیات داستان‌ها، آهنگ سخن و لحن بیان تغییراتی می‌دادند و جاذبه‌های پذیرشی مناسب و تازه می‌آفریدند تا با این جنبه‌های ابتکاری بر تنوع نقل‌ها بیفزایند.

به عقیده خانم مری بویس «گوسان‌ها در زندگی پارت‌ها و همسایگان‌شان تا اواخر عهد ساسانی نقشی قابل ملاحظه داشته‌اند. سنت گوسان‌ها در پرداختن به داستان‌های حماسی، سنتی غنی بوده است، بویژه گوسانان و راویان خراسان که هم از امکانات متنوع فرهنگی و هم از آزادی‌های دینی دوران کوشانی و اشکانی در شرق برخوردار بودند و بهترین حافظ و شاید مهم‌ترین عامل تلفیق داستان‌های حماسی ایران بشمار می‌روند. همین سنت بعدها به فردوسی رسیده و او پس از سال‌ها رنج با نبوغ سخنوری

خود چهره جاودانی پهلوان شکست‌ناپذیر ایران را به گنجینه سخن فارسی بخشیده است.» (قریب، 1386، 179).

هینگ ریشه کلمه گوسان را فارسی می‌داند و بر این باور است که این واژه را ماندایی‌ها از پارت‌ها وام گرفته، در معنی خنیاگر، همچون حرفه خنیاگری بکار گرفته‌اند (این کلمه از طریق ارمنستان به گرجستان نیز راه یافته و در آن کشور با عنوان مگوسانی (Mgosanni) مورد استفاده قرار گرفته است) (چیستا، سال هفتم، ص 760 نی، بویس، گوسان پارتی و سنت نوازندگی ایران (مقاله)، 1369، 35 و بعد). دگرگونی‌های بعدی و جانشینی کلمه‌هایی چون: هونیاگر، رامشگر، لولی و کولی همه در همین مفهوم است. اگرچه گاهی تفاوت‌هایی اندک نشان می‌دهد که تنها در تعریف‌های علمی کاربرد دارد، نه در محاوره‌های عمومی.

در همین مورد ه. و. بیلی (H.W.Bailey) بر پایه مطالب مجمل التواریخ می‌نویسد که: «بهرام گور سخت ناراحت بود که مردم در پادشاهیش باید باده را بی‌حضور رامشگران بنوشند. پس دستور داد که نامه‌ای به پادشاه هندوان بنویسند و از او گوسان طلب کنند.» (بویس، پیشین، 30 نیز فردوسی، 1385، 1787/2 و همان، 1691/2 و 1698/2 و 1703/2).

اصطلاح گوسان که در فارسی میانه معادل آن: هونیاگر، هونیاور و در دوره ساسانی نواگر و رامشگر و در فارسی نوخنیاگر و چامه گوشت، در داستان ویس و رامین دو بار بکار رفته است، یک بار با صفت نواگر و بار دیگر با صفت نوآیین که به باور بعضی: «محتماً صنعتی است کهنه با تلفظ ایرانی میانه نوآگن Niwāgen از واژه‌های «نواگ» فارسی میانه که در فارسی نو (دارای نوا)، (نواگر) و برابر با گوسان است.» (عنصری، جابر، خنیاگری و موسیقی ایران (مقاله)، چیستا، سال نهم، 335).

به هر حال قصه‌پردازان یا نقالان هر جا که باشند و به هر عنوان که نامیده شوند، چه گوسان‌ها، چه لولیان هندی و چه عاشیقیلرهای آذری، همان خوشنوازان رامشگری هستند که ادب شفاهی در گرو کوشش و تلاش آنهاست. آنان در کوچه‌ها، و میدان‌ها، داستان‌سرایی و داستان‌گویی کرده‌اند و گاهی با موسیقی بر جاذبه‌های آن افزوده‌اند و سنت‌ها و آداب و رسوم و بدیبه‌سرایی را نسل به نسل و سینه به سینه انتقال داده‌اند. برخی از داستان‌های مکتوب با ویژگی‌هایی که دارد گواه است که روایاتی به صورت شفاهی بوده و سپس با زیور کتابت جاودانه شده است. از جمله داستان رستم با دیوان است که در قرن هشتم میلادی به وسیله موسی خورنی نقل شده و ظاهراً در دوران ساسانیان هم رایج بوده است. جنبه افسانه‌ای این داستان، مبالغه‌آمیزتر اما همانند با

صورتی است که مسعودی از کتاب سکسیران، ترجمه ابن مقفع در مروج الذهب (مسعودی، 1378، 222/1) آورده است (یارشاطر، 1331، مجله مهر، شماره 7، ص 411-409).

ظاهراً صورت روایی آن سینه به سینه به ادبیات سغدی انتقال یافته است چه، «نام رستم در سغدی با دو هجا و یک مصوت پایانی که شناسه صرفی آن است به صورت Rustam آمده که فقط می‌تواند بازتاب صورت گفتاری نام رستم در فارسی میانه باشد (قریب، پیشین، 182). به علاوه «دیوانی که در این داستان از دهانشان شعله آتش و دود می‌ریزد و برف و تگرگ برمی‌انگیزند و تندر وار می‌غرند، روح قصه‌های عامیانه را که شاید از اسطوره‌های کهن تر سرچشمه گرفته باشد، به خاطر می‌آورد.» (قریب، پیشین، 177). تا آنجا که پیداست داستان‌های گوسانان غالباً مکتوب نبوده بلکه به صورت بدیهه‌سرایی اجرا می‌شده است. شاید به همین دلیل هم ارباب کلیسا که صاحب خط بودند و کار قصه‌پردازان را موجب کساد بازارشان می‌دانستند، موضوع داستان‌های آنان را کفرآمیز تلقی می‌کرده، این گویندگان را به عنوان واسطه‌های سرگرمی و انگیزه دادن معتقدان به فساد و تباهی تحقیر می‌کرده‌اند. (بویس، پیشین، 34 استفاده آزاد).

در قرن دوازدهم میلادی یکی از مردان توبه کار کلیسا می‌گوید: «من با شرکت در کمدی‌ها گناه کرده‌ام، من با پذیرایی از گوسان‌ها گناه کرده‌ام» (چیستا، پیشین، 759 نیز بویس، پیشین 34). این اشاره‌ها معلوم می‌دارد که هنر گوسان‌ها بیش از آن که تصور می‌رود پرجاذبه و مؤثر بوده است و مردان کلیسا بدین جهت اجازه نمی‌داده‌اند که روایت‌های قصه‌پردازان مردم را از کلیسا باز دارد و بازار آنان را از رونق بیندازد. آخر گوسانان شاعرانی موسیقی‌دان، آهنگ ساز و شعرشناس بودند که برابر یکی از متن‌های سنسکریت باید واجد صفات برجسته‌ای از نوع: «آگاهی بر تمام قوانین سخن، اجرای سخنرانی به صورت شعر، شناخت اوزان مختلف، مهارت در کاربرد صنایع ادبی، اطلاع از مسایل احساسی، مهارت در روش‌ها ... آگاهی از هنرهای موسیقی آوایی، آشنایی با آلات موسیقی و رقص و ...» می‌بودند. این هاست که اهمیت شغل قصه‌پردازی و مقام گوسان‌ها را گواهی می‌دهد. مصداق کامل این هنرها در رساله «ریدک و خسرو» که: «به سبب برخورداری از میراث پدر توانسته است به مدرسه (فرهنگستان) برود و اطلاعات لازم دینی را بدست آورد و آیین دبیری را فراگیرد، سپس در سواری و تیراندازی و نیزه پرانی و موسیقی و ستاره‌شناسی و بازی‌های گوناگون مهارت پیدا کند.» (تفضلی، 1376، 289، نیز بویس، پیشین 43-44).

در جاهایی از گوسان‌ها به عنوان حکم و قاضی تمجید شده و نشان می‌دهد که از نفوذ کلام و مقام رسمی هم برخوردار بوده‌اند و امکاناتی زیاد برای بیان حقایق به صراحت یا اشاره در پیشگاه شاهان داشته‌اند. اینان حتی در گفتارهای متهورانه، تمثیل‌های سیاسی انتقادآمیز دارند. از جمله در مورد دینون (Dinon) خنیاگر مادی اهل آنگارس (Angāres) می‌نویسند: «برجسته‌ترین خوانندگان او به ضیافتی که شاه آستیگس (Astiages) برپا کرده بود دعوت شد و پس از اجرای ترانه‌های معمول آوازی خواند در این مضمون که چگونه جانوری قدرتمند، شجاع‌تر از گراز وحشی در باتلاقی گم شده بود، جانوری که اگر بر نواحی اطراف سلطه می‌یافت بزودی و بی‌دردسر بر علیه گروه کثیری به مبارزه برمی‌خاست. آستیگس پرسید کدام جانور؟ پاسخ داد «سیروس ایرانی». این گفتار، تمثیلی سیاسی است، اگرچه زبانی را متوجه خواننده نمی‌سازد. شاید هم ارتباطی با داستان پردازی گوسان در ویس و رامین دارد.» (ویس، پیشین، 40) نهایت این که تمثیل ویس و رامین مسخره‌آمیز است و تمثیل مادی هشدار دهنده. در یک تقسیم‌بندی کلی، قصه‌ها دو گونه است:

- 1- مکتوب، که غالباً از طریق بازپرداخت، ترجمه و بازنویسی به دیگران می‌رسد و کمتر تغییر بنیادی می‌پذیرد.
 - 2- شفاهی که سینه به سینه به دیگران می‌رسد و در این گردش چه بسا که دگرگونی‌های بنیادی یا ساختاری هم بپذیرد.
- از جهت درون‌مایه‌های موضوعی و اهداف تأثیری هم قصه‌ها و افسانه‌ها را می‌توان در دو دسته طبقه‌بندی کرد:
- 1- قصه‌های تفتنی که لبخندی لذت‌آور یا به نوشته بیهقی خنده‌ای فراخ در پی دارد و لذت آن معمولاً مقطعی و لحظه‌ای است.
 - 2- تمثیل‌های انگیزشی احساسی، که از جهات عاطفی بخش‌هایی از دانسته‌های ضمیر ناخودآگاه را جلوه می‌دهد؛ از جمله:
- 1- بیان احوال شخصی چنان که: وقتی فردوسی را کم توجهی و تنگدستی آزار می‌دهد، می‌سراید:

که بازی برآرد به هفتاد دست
 زمانی به باد و زمانی به میغ
 زمانی خود از درد و سختی رها
 زمانی غم و رنج و خواری و چاه
 منم تنگدل تا شدم تنگدست
 ندیدی زگیتی چنین گرم و سرد
 (شاهنامه: 610/1)

به بازیگری مانند این چرخ پست
 زمانی به خنجر زمانی به تیغ
 زمانی به دست یکی ناسزا
 زمانی دهد تخت و گنج و کلاه
 همی خورد باید کسی را که هست
 اگر خود نژادی خردمند مرد

2- انگیزه بخشی و شجاعت: نقل گوسان‌ها، خاطره‌های شخصی یا جمعی است که به دلایل موضوعی و آرایه‌های هنری و شیوه‌های بیانی می‌تواند انگیزه بخش دلیری و شجاعت باشد یا آموزش‌ها و تجربه‌ها را تایید کند و استواری بخشد. از این نمونه داستان بهرام چوبینه در شب پیش از جنگ است که از رامشگران می‌خواهد که داستان رفتن اسفندیار به رویین دژ را برایش بخوانند:

بفرمود تا خوان بیاراستند	می و رود و رامشگران خواستند
به رامشگری گفت کامروز رود	بیارای با پهلوانی سرود
نخوانیم جز نامۀ هفتخوان	برین می‌گساریم لختی به خوان
که چون شد به رویین دژ اسفندیار	چه بازی نمود اندر آن روزگار
بخوردند بر یاد او چند می	که آباد بادا، بر و بوم ری
کز آن بوم خیزد سپهد چو تو	فزون آفریناد ایزد چو تو

(شاهنامه: 2110/2)

3- انگیزه دادن به دریافت حقیقت: چنان که آشکار کردن روابط میان ویس و رامین در قصه فخرالدین اسعد گرگانی دقیقاً در بیان گوسان نهفته است و موبد با شنیدن اشعار کنایه آمیز او که:

مه اردی‌بهشت و روز خرداد	جهان از خرمی چون کرخ بغداد
بیابان از خوشی همچون گلستان	گلستان از صنم، همچون بتستان...
به باغ اندر نشسته شاه شاهان	به نزدیکش نشسته ماه ماهان
به دست راست بر، آزاده ویرو	به دست چپ جهان آرای شهر و
نشسته گرد رامینش برابری	به پیش رام گوسان نوآگر ...
سرودی گفت گوسان نوآیین	در او پوشید حال ویس و رامین
اگر نیکو بیندیشی بدانی	که معنی چیست زیر این نهانی
درختی سبز دیدم بر سر کوه	که از دل‌ها زداید زنگ اندوه
درختی سرکشیده تا به کیوان	فتاده سایه‌اش بر جمله گیهان ...
به زیرش سخت روشن چشمه آب	که آب خوب و ریگش در خوشاب
چرنده گاوگیلی بر کنارش	گهی آبش خورد گه نو بهارش
بماناد این درخت سایه‌گستر	ز مینو باد وی را سایه خوش‌تر
همیشه آب این چشمه رونده	همیشه گاوگیلی زو چرنده

پی‌آمدهای زشتکاری ویس و رامین را در نظر می‌آورد. بازتاب دریافت این کنایه‌ها در خشم موبد نهفته است:

شه شاهان به خشم از جای برجست	گرفتش حلق رامین را به یک دست
به دیگر دست زهرآلوده خنجر	بدو گفت ای بداندیش و بداختر
بخور با من به مهر و ماه سوگند	که با ویست نباشد نیز پیوند
وگرنه سرت را بردارم از تن	که از ننگ تو بی‌سر شد تن من

(ویس و رامین: 293-294)

4- عقده‌گشایی و سوگواره: مانند مرثیه بستور در هجران پدر و احساس تنهایی:
 همی گفت کای ماه تابان من / چراغ دل و دیده و جان من
 بر آن رنج و سختی بی‌روردم / کنون چون برفتی به که اسپردیم؟
 ترا تا سپه داد سهراب شاه / و گشتاسب را داد تخت و کلاه
 همی لشکر و کشور آراستی / همی رزم را با آرزو خواستی
 کنون کت به گیتی برافروخت نام / شدی کشته و نارسیده به کام
 شوم زی برادرت فرخنده شاه / فرود آی گویمیش از خوب گاه
 که از تونه این بُد سزوار اوی / برو کینش از دشمنان باز جوی
 (شاهنامه: 1179/1 به بعد)

5- توصیف‌های پرجاذبه و هدفمند: غرض از این نقل‌های توصیفی، تاثیرگذاری و انگیزه‌بخشی است و شیوه بیان و آرایه‌های کلامی همه در این جهت است، چنان که رامشگر مازندرانی با سرودهایی که می‌خواند کاوس را انگیزه می‌دهد تا به مازندران لشکرکشی کند:

چو رامشگری دیو زی پرده‌دار / بیامد که خواهد بر شاه بار
 چنین گفت کز شهر مازندران / یکی خوش‌نوازم ز رامشگران
 به بربط چو بایست بر ساخت رود / بر آورد مازندران سُرود
 که مازندران شهر ما یباد / همیشه بر و بومش آباد باد
 که در بوستانش همیشه گل است / به کوه اندرون لاله و سنبل است
 هوا خوشگوار و زمین پرنگار / نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
 نوازنده بلبل به باغ اندرون / گرازنده آهو به راغ اندرون
 دی و بهممن و آذر و فرودین / همیشه پر از لاله بینی زمین
 (شاهنامه: 243/1 به بعد)

و این توصیف چنان به جای می‌افتد که:

چو کاوس بشنید از او این سخن / یکی تازہ اندیشه افکند بن
 دل رزمجویش بیست اندر آن / که لشکر کشد سوی مازندران
 (همان: 244/1 و بعد)

6- جنبه‌های آموزشی: نقل‌ها، بویژه تجسم صحنه‌های جنگی از جنبه‌های آموزشی نیز اهمیت داشته است. در شاهنامه وقتی رستم از پدر اجازه می‌خواهد تا در جنگ شرکت کند از اشاره زال به این که: «تو هنوز باید خود را به جشن و سرور و شنیدن داستان‌های پهلوانی سرگرم کنی» می‌توان دریافت که از جمله آموزش‌های اولیه، نقل قصه‌ها و برجسته‌سازی داستان‌های حماسی بوده است. استرابو Strabo در مورد استفاده از نقالی و تربیت دوران پارتی سخن می‌گوید و تأکید می‌کند که معلمان با آواز یا بدون آن، اعمال فدایان و نجبا را یکایک شرح می‌دادند. (چیستا، پیشین، 768)

نیز بویس، پیشین (47) همو می‌نویسد: «می‌گویند یک سرود ایرانی وجود دارد که سی و شش گونه بهره‌گیری از خرمابن را یادآوری می‌کند. (بویس، پیشین، 51).

گریگورماگیستروس قرن‌ها پس از او از درخت رستم نام برده که: «گفته می‌شود از آن شاخه‌هایی می‌بریدند و با آنها بریط‌های کوچک می‌ساختند و در اختیار جوانانی قرار می‌دادند که بی‌هیچ مشکلی نواختن را یاد گرفته بودند.» (همانجا، 47).

انتشار و انتقال داستان‌های شفاهی، بویژه بدیهه‌سرایی بسیار سریع‌تر از داستان‌های مکتوب است چنان که «حماسه پلنگینه پوش اثر «شوتا روستاولی» از سده دوازدهم میلادی شهرت دارد. این اثر یک حماسه پهلوانی - عشقی (رمانس) و از ویس و رامین و لیلی و مجنون تأثیر پذیرفته است. عنوان آن برگرفته از نام جامعه رستم، یعنی پلنگینه یا ببر بیان اوست. (خالقی مطلق، 1386، 129) تأثیر روایت‌های منظوم یا منثور بدیهه‌سرایان در روایت‌های کور اوغلو در میان آذری‌ها، ترکمن‌ها و تاجیک‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت، چه ضمن نثر آراسته و شعر گونه این روایت‌ها، ماجراهای زندگی این پهلوان عاشق را از زاد روز تا مرگ، بسیار شیوا و دلنشین بیان می‌کند. (خالقی مطلق، پیشین، 130).

اگرچه در مقام و موقعیت گوسان‌ها اتفاق نظر وجود ندارد و در برابر نشانه‌هایی بسیار که از اهمیت قصه‌ها و اعتبار گوسانان حکایت می‌کند، مواردی هم هست که قصه‌پردازان را تحقیر می‌کند که: «برای مردم نازل مرتبت می‌نوازند ... و آشکار همچون سرگرم کنندگان حرفه‌ای و نوازندگان و خوانندگان نمودار شده‌اند (بویس، پیشین، 37) با همه اینها بیشترین نشانه‌ها حاکی از موقعیت خاص و والای آنهاست در نامه تنسر سومین طبقه مردم را کتاب می‌داند و کتاب ریز، کتاب محاسبات و اطبا و شعرا و منجمان» را داخل آنان می‌داند (نامه تنسر، 1354، 57 نیز، عهد اردشیر، 1348، 78 نیز جاحظ، کتاب التاج، 25 نیز، اسعاده و الاسعاده از زبان انوشیروان، 209).

همچنین در کتاب التاج است که: «گویا نوازندگان سلطنتی نیز تابع نظام مقلدان و شعبده‌بازان سلطنتی بودند که می‌بایستی از همه نقص‌های بدنی و اخلاقی و اصل و نسبی بری باشند» (نقل از بویس، پیشین، 42).

از دوره ساسانی رساله‌ای کوچک به نام سورسخون (Sūrsaxwan) باقی مانده که نمونه‌ای از دعاهای سپاس بر سر سفره میهمانی است. در این رساله آیین سپاسگزاری «از اورمزد، امشاسپندان، ایزدان و میزبان آمده است، همچنین دعا و ثنا برای شاهان، وزرا، سپاه‌بدان، مشاوران و ... ضبط است سرانجام در بند 18 طبقات چهارگانه اجتماعی، آتش‌ها، خوانسالاران، خنیاگران و دربانان و خود میزبان در شمار کسانی هستند که دعا و آفرین بر آنان از وظایف است.» (تفضلی، 1376، 293)

پیش از این گفته شد که قصه‌پردازی همزاد زندگی اجتماعی بشر است. اسطوره‌های آیینی و حماسه‌های ملی را باید روشن‌ترین نشانه‌های این دیرزادی و پیشینه کهن دانست. با رواج آیین زردشت و آموزش اوستا اگرچه سندی مکتوب بر قصه‌پردازی شفاهی نیست، اما به یقین باید گفت تعلیم دهندگان اوستا، داستان‌هایی سرگرم کننده داشته‌اند که به احتمال زیاد منظوم هم بوده است. همین داستان‌هاست که با قصه‌های سکایی درباره رستم در هم آمیخته و در حماسه ملی جایی یافته است. از جمله این آمیختگی‌ها داستان رستم و دیوان در زبان سعیدی است که دو برگ این داستان در غارهای هزار بودا نزدیک شهر توئن هوانگ در ایالت کاسوی چین یافت شده است. (قریب، پیشین، 45) و هم شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای رستم که نماینده یک تلفیق خاص فرهنگ اقوام ایرانی سکایی آسیایی میانه با حاکمان و ساکنان ایران مرکزی است. به نوشته سرکاراتی شخصیت او: «نه بر گردان افسانه‌ای گند فر تاریخی است و نه بدل و المثالی گر شاسب اساطیری، و اما این که رستم کیست، پرسشی است دیگر که پاسخ آن و بحث مبسوط در باره سرشت ویژه شخصیت حماسی رستم و گفت‌وگو درباره پیشینه دیرین سنت‌های حماسی سکایی و چگونگی ارتباط و تلفیق آنها با حماسه کیانیان موضوعی دیگر است.» (سرکاراتی، 192-535). توصیف بزم افراسیاب و آرایش مجلس سرود و می نمونه‌ای دیگر از این آمیزش است:

خود و جنگ سازان خسرو پرست	چو آسوده شد، زین به شادی نشست
شدندی به درگاه شاه انجمن	پری چهره هر روز صد چنگ زن
سرود از لب ترک و می خواستی	شب و روز چون مجلس آراستی
از امروز و فردا نیامدش یاد	همی داد هر روز گنجی به باد

(شاهنامه: 1019/1)

در دوره هخامنشیان، گوسانی و قصه‌پردازی همگانی‌تر شده است. در عبارت‌هایی از گزارش گزنفون پیداست که برای کورش تا آخرین روزهای زندگی، با داستان و آواز، جشن و سرور بر پا می‌کرده‌اند و اصولاً این سنتی زنده بوده است. همزمان با اشکانیان قصه‌پردازی در نهایت اهمیت است و گوسان‌ها راویان داستان‌هایی چون بیژن و منیژه، ویس و رامین، درخت آسوریک و غیر آن هستند. در حکومت ساسانیان علاوه بر رشد رامشگری اصطلاح‌های هونیاگر، هونیا و دو واژه نواگر و رامشگر نشان از گسترش آیین گوسانی و قصه‌پردازی دارد: سند بادنامه، کلیله و دمنه، هزار افسان و داستان‌های پرجاذبه دیگر مربوط به این زمان، نماینده اهمیت گوسانی است.

خسروپرویز روز را به چهار قسمت کرده و بخش دوم را به رامشگری اختصاص داده است. پدرش هرمز که در زندان است از پسر می‌خواهد:

مرا نزد تو آرزو بد سه چیز
یکی آن که شبگیر هر بامداد
و دیگر سواری زگردن کیشان
بر من فرستی که از کارزار
دگر آن که داننده مرد کهن
نوشته یکی دفتر آرد مرا
برین بر فزونی نخواهیم نیز
کنی گوش ما را به آواز شاد
که از رزم دیرینه دارد نشان
سخن گوید و کرده باشد شکار
که از شهر یاران گزارد سخن
بدان درد و سختی سر آرد مرا
(شاهنامه: 2123/2)

توجه خسرو به باربد نیز نماینده اهمیت نوازندگی و مقام رامشگر در دربار اوست. حمایت او از باربد و هنرش به گونه‌ای است که از امتیازهای خاص برخوردار دارد. بشد باربد شاه رامشگران یکی نامداری شد از مهتران (همان: 2295/2)

نوشته‌اند که او سیصد و شصت آهنگ و نوای خاص - برای هر روز آهنگ و نوبی جداگانه - داشت. سی لحن او را بعضی کتاب‌ها یاد کرده‌اند. نفوذ او و تأثیر آهنگ و آوازش چنان بود که برای آگاه کردن خسرو از مرگ شب‌دیز - اسب محبوب او - از باربد کمک خواستند و او به بهتر صورتی توانست نگرانی و ناراحتی شاه را تخفیف و او را تسکین دهد.

پس از اسلام هم توجه به قصه‌گویی و نقل کم نیست وجود آثاری چون کلیله و دمنه، سند بادنامه، اسکندرنامه‌ها و غیر آنها نشان از رواج داستان‌پردازی و علاقه مردم به این گونه ادب شفاهی دارد. پس از سرایش شاهنامه و رواج بیشتر داستان‌های پهلوانی، جلسات شاهنامه خوانی هم در برخی دربارها بر پا می‌شود، چنان که: «یکی از ملوک عجم را حکایت کنند که دست تظاول به مال رعیت دراز کرده بود ... باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و ...» (سعدی، 1347، 67 به بعد). در دوران صفویه، قصه‌گویی و نقالی در شکل وسیع رواج یافته و مجالس شاهنامه خوانی، رموز حمزه و داستان‌هایی از این دست در قهوه‌خانه‌ها و اماکن عمومی برای همگان برگزار می‌شده است. در تذکره نصرآبادی نام نقالانی برجسته چون ملا بی‌خودی جناب‌دی که مورد توجه خاص شاه عباس بود (307)، حسینی صبحی (357)، ملامؤمن (145) مقیمای زرکش (379) ذکر شده که گواه وجود و رواج این مجالس است. واصفی در بدایع الوقایع نقل داراب‌نامه و قصه حمزه را گزارش می‌کند.

با این احوال باید پذیرفت که ادب شفاهی که بن مایه کتاب‌های داستانی حماسی است، بیش از هر چیز در گرو کوشش‌ها و تلاش‌های قصه‌گویان و افسانه پردازان است؛ کسانی که در طول زمان در کوی‌ها و کوچه‌ها داستان سرایی و داستان‌گویی کرده‌اند و غالباً با همراهی موسیقی بر جاذبه‌های آن افزوده‌اند و سنت‌ها و آداب

گوسانی و بدیهه‌پردازی را نسل به نسل و سینه به سینه انتقال داده‌اند. دریغ که امروز جوانان ما را هزاران عامل از جمله مهم‌ترین آنها بی‌توجهی به فرهنگ عمومی و عدم انجام ضرورت‌های فرهنگ پروری از ناحیه نهادهای رسمی و غیررسمی، از خود باوری بازداشته و با متون انسان‌سازشان بیگانه کرده است؛ چنان که حتی در خواندن یک صفحه شاهنامه و دریافت مفهوم‌های آن دچار مشکل می‌شوند. جوانمردی‌ها، خرد و رزی‌ها و عدالت پروری‌های حماسه‌های ملی جای خود را به بدآموزی‌های فیلم‌های بی‌سروته و صحنه‌های خشونت بار و غیرانسانی داده است. اگر چاره‌اندیشی نشود نمی‌توان به پابندگی آرمان‌های انسانی و بالندگی اجتماعی امیدوار بود.



فهرست منابع

- آثانیس (سده دوم میلادی) (1386). **ایرانیان در کتاب بزم فرزانیگی**، برگردان و یادداشت‌ها از جلال خالقی مطلق، انتشارات مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- اردشیر بابکان (1348). **عهد اردشیر**، پژوهنده عربی استاد احسان عباس، برگرداننده به فارسی س. محمدعلی امام شوشتری، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران.
- بویس، مری (1368). **گوسان پارتی و سنتهای خنیاگری در ایران** (مقاله) ترجمه مه‌ری شرقی، مجله چیستا سال هفتم، شماره 66 و 67، تهران.
- بویس، مری (1369). **گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران** (مقاله)، مترجم مسعود رجب‌نیا، تحقیق و بررسی توس، به کوشش محسن باقرزاده (مجموعه مقالات)، چاپ اول، انتشارات توس، تهران.
- تفضلی، احمد (1376). **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، به کوشش دکتر ژاله آموزگار، انتشارات سخن، تهران.
- جاحظ، عمرو بن بحر (1914). **کتاب التاج فی اخلاق الملوک**، پژوهیده احمد زکی، دارالکتب، قاهره.
- جاحظ، عمرو بن بحر (1898). **المحاسن و الاضداد**، چاپ لیدن، خالقی مطلق، جلال، 1386، **حماسه، پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی**، ترجمه و نگارش جلال خالقی مطلق، انتشارات مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- سرکراتی، بهمن (1355). **رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای** (مقاله)، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، سال 12، شماره دوم، تابستان 1355.
- سعدی، شیخ مصلح الدین مشرف‌الدین، 1347، **گلستان**، بخش یکم، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه، تهران.
- طبری، محمدبن جریر (1879-1901). **تاریخ الامم و الملوک**، به کوشش دوخویه، لیدن.
- عناصری، جابر، 1370، **معرفی کتاب خنیاگری و موسیقی ایران** (مقاله)، چیستا، سال نهم، شماره 82 و 83، تهران.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (1385). **شاهنامه براساس نسخه چاپ مسکو**، به کوشش دکتر توفیق سبحانی، انتشارات روزنه، تهران.
- قریب، بدرالزمان (1386). **مطالعات سغدی**، به کوشش محمد شکر قومی، انتشارات طهوری، تهران.
- کریستن سن، آرتور (1343). **کیانیان**، ترجمه ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (1314). **ویس و رامین**، با مقدمه مجتبی مینوی، کتابنامه بروخیم، تهران.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (1378). **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

نامه تنسر به گشنسب (1354). به تصحیح مجتبی مینوی، گردآورنده تعلیقات مجتبی مینوی، محمد اسماعیل رضوانی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران.

نصرآبادی، محمدطاهر، بی تا، **تذکره نصرآبادی**، چاپ وحید دستگردی، تهران.

یارشاطر، احسان (1331). **رستم در زبان سغدی (مقاله)**، مجله مهر سال هشتم شماره هفتم، تهران.

